سيرت جاودانه‏

قسمت چهارم‏

امداد توران‏

سلسله مقاله‏هاى « سيرت جاودانه» در پى آن است كه سيره نبوى را از ولادت تا رحلت، به طور مستند و به شيوه‏اى تحليلى باز گو كنند. منبع اصلى ما تاكنون كتاب سيرت جاودانه كه تلخيص و ترجمه مهدى سپهرى از كتاب الصحيح من سيرة النبى الاعظم - صلى الله عليه و آله - نوشته علامه جعفر مرتضى عاملى بوده است. در عين حال، براى تكميل بحث به الصحيح من سيرة النبى الاعظم - صلى الله عليه و آله - و برخى از منابع ديگر ارجاع داده‏ايم.

قانون اساسى مدينه‏

رسول خدا - صلى الله عليه و آله - چند ماه پس از استقرار درمدينه عهدنامه يا سندى را تنظيم كرد كه اصول روابط خارجى و داخلى امت اسلام را مقرر مى‏داشت.

ضرورت تنظيم چنين سندى از آنجا ناشى مى‏شد كه اهالى مدينه و مناطق اطراف آن به هنگام هجرت رسول خدا - صلى الله عليه و آله - به اين شهر مردمانى يك دست و داراى فرهنگ و علايق و منافع واحدى نبودند؛ در اين شهر، از يك طرف مسلمانانى زندگى مى‏كردند كه به قبيله‏هاى مختلفى تعلق داشتند؛ قبيله‏هايى كه پيش از ظهور اسلام دهه‏هاى متمادى بر اساس فرهنگ قبيله‏اى با يكديگر در حال كشمكش و تعارض بودند و حتى جنگهايى را تجربه كرده بودند. از طرف ديگر، در مدينه قبيله‏هاى يهودى مختلفى حضور داشتند كه ممكن بود زمينه ساز تعارض‏ها و اختلاف‏هاى ديگرى شوند. علاوه بر آنان، در شهر مدينه جمعى از اعراب مشرك زندگى مى‏كردند كه هنوز مسلمان نشده بودند. اين تفاوت قبيله‏اى مى‏توانست همبستگى و برادرى دينى مسلمانان را تضعيف كند و باعث ايجاد درگيريهايى بر اساس منافع قبيله‏اى شود. كما اين كه آن اختلاف دينى مى‏توانست موجب بى اعتمادى و حتى درگيرى و جنگ بين مسلمانان از يك سو و يهوديان و مشركان از سوى ديگر شود. بر اين اساس، لازم بود كه عهدنامه يا قانونى با توافق همه اين گروه‏ها تدوين شود كه هم روابط بين قبيله‏هاى اسلامى و هم روابط بين مسلمانان و يهوديان و مشركان مدينه را تنظيم كند. استاد احمدى ميانجى متن اين عهدنامه را در كتاب مكاتيب الرسول از منابع متعدد نقل كرده و سپس به شرح آن پرداخته است. (1) در اين جا متن اين عهدنامه را به صورت خلاصه نقل مى‏كنيم:

« اين كتاب محمد است در ميان مؤمنان و مسلمانان از قريش و مردم يثرب و هر كس كه از آنها پيروى كند و به آنان ملحق شود و همراه ايشان جهاد كند. ايشان، سواى مردمان ديگر، امت واحده هستند.

مهاجران قريش سرپرست منطقه خود خواهند بود و ديات خودشان و فديه اسيرانشان را بر اساس نيكى و عدالت خواهند پرداخت.

بنوعوف، بنوحارث (خزرجى‏ها)، بنوساعدة، بنوجشم، بنونجار، بنوعمرو بن عوف، بنونبيت و بنواوس، هر كدام سرپرست منطقه خود خواهند بود و ديات قبيله‏اى خود را خواهند پرداخت و هر طايفه‏اى از اين قبيله‏ها فديه اسيرانشان را بر اساس نيكى و عدالت بين مؤمنان خواهند پرداخت.

مؤمنان هيچ مقروضى را به حال خود رها نخواهند كرد، جز آن كه ديه يا فديه‏اش را بپردازند.

مؤمنان متقى عليه كسى از ميان خود خواهند بود كه تجاوز كند يا ظلم يا گناه، يا تعدى بزرگى را مرتكب شود يا بين مؤمنان فسادى پديد آورد، همه مؤمنان عليه او همدست خواهند شد، هر چند او فرزند يكى از ايشان باشد.

هيچ مؤمنى، مؤمن ديگرى را براى كافرى نخواهد كشت و به هيچ كافرى عليه مؤمنى كمك نخواهد كرد.

ذمه خداوند (امان دادن) يكى است، و امان دادن نازل‏ترين مؤمن به فرد كافر براى همه مؤمنان الزام آور است.

برخى از مؤمنان مولاى برخى ديگرند، اما هيچ مؤمنى مولاى ديگران نيست. هر كدام از يهود كه از ما پيروى كند، يارى خواهد شد.

صلح مؤمنان يكى است، در جنگ در راه خدا بعضى از مؤمنان به تنهايى نمى‏توانند صلح كنند، مگر اين كه اين صلح بر اساس موافقت و عدالت بين همه مؤمنان باشد.

مؤمنان متقى از بهترين هدايت برخوردارند، هيچ مشركى [احتمالا مقصود مشركان عرب مدينه است‏] به هيچ فرد قريشى [احتمالا مقصود قريشيان مشرك در مكه است ]امنيت جانى و مالى نمى‏دهد و مانع از دسترسى مؤمنان به او نمى‏شود.

اگر كسى عمداً مؤمنى را بكشد و قتل ثابت شود، بايد به قصاص آن كشته شود، مگر اين كه ولى مقتول راضى شود.

براى هيچ مؤمنى كه به اين پيمان باور داشته باشد و به خدا و روز قيامت عقيده داشته باشد، جايز نيست كه به بدعت گذار كمك كند يا او را پناه دهد.

بر شما مؤمنان واجب است كه در هر موردى با هم اختلاف پيدا كرديد، مرجع امر خدا و رسول باشد.

هر گاه در هنگام جنگ، يهوديان با مؤمنان همكارى كنند، هزينه جنگى را خودشان بايد بپردازند.

يهود بنى عوف با مؤمنان در حكم يك امت هستند، با اين تفاوت كه يهود مطابق دستور دين خود عمل كنند و مسلمانان مطابق دستور دين خود؛ موالى(2) يهود در حكم خود يهودند، مگر كسانى كه ستم كنند، چنين كسانى جز خود و اهل خانه خود را دچار زحمت نخواهند كرد.

يهود بنى نجار، يهود بنى حارث، يهود بنى ساعده و يهود بنى جشم و يهود بنى اوس، و يهود بنى ثعلبه، حقوقشان مانند حقوق يهود بنى عوف خواهد بود.

هيچ يك از افراد يهود جز با اجازه محمد - صلى الله عليه و آله - در جنگ شركت نخواهد كرد...

[هنگام بروز جنگ‏] مخارج يهود بر عهده خودشان و مخارج مسلمانان بر عهده خودشان خواهد بود. هر دو دسته با هم ضد كسانى كه عليه اهل اين صحيفه بجنگند، همكارى خواهند كرد و روابطشان با هم بر اساس خيرخواهى و نيكى خواهد بود نه گناه...

هر گاه بين كسانى كه اهل اين صحيفه هستند مشاجره‏اى پيش آيد كه از آن خوف فساد مى‏رود مرجع رسيدگى بدان خدا و محمد خواهند بود. يهوديان با قريش و كسانى كه آنان را نصرت دهند، تجارت نخواهند كرد و [همراه مسلمانان ]با كسى كه به يثرب حمله كند، خواهند جنگيد. اگر هر كدام از مسلمانان يا يهود طرف ديگر را به پيمان صلح با هم پيمانان خود فرا خواند، او قبول خواهد كرد، مگر آن كه آن هم پيمانان در جنگ با دين باشند. اين كتاب از ظالم و خطاكار حمايت نخواهد كرد. هر كس از مدينه بيرون رود يا در آن بماند، ايمن خواهد بود... خدا پناه دهنده هر نيكوكار و پرهيزگارى است و محمد، رسول خدا [صلى الله عليه و آله‏] است(3).»

اين سند حاوى نكته‏هاى مهم فراوانى است كه از آن ميان به يك مورد اشاره مى‏شود. در اين سند علاوه بر وظايفى كه براى افراد مقرر شده، تكاليفى نيز بر عهده قبيله‏ها نهاده شده است؛ مثلاً هر قبيله موظف شده است كه فديه اسيران خود را بپردازد؛ بدين معنا كه اگر فردى از اين قبيله در جنگ اسير دشمنان شود، اعضاى اين قبيله موظف خواهند بود كه فديه او را بپردازند و او را آزاد سازند. روشن است كه بر اساس تدبيرهايى از اين قبيل، از پيوند خويشى قبيله‏اى در جهت تحكيم پيوندهاى دينى استفاده شده است.

اما استفاده صحيح از پيوندهاى قبيله‏اى تنها يك وجه تعامل اين سند با نظام قبيله‏اى عربستان آن روز است؛ وجه ديگر عبارت است از كاستن از نفوذ و تأثير قبيله در تصميم سازيها و ذوب كردن قبيله‏ها و اقدام مختلف عرب در امت واحده اسلامى. اين مهم از طريق تأكيد بر اين كه همه مسلمانان امت واحده هستند و نيز از طريق تعيين تعهدهايى كه تك تك افراد هر قبيله موظف به انجام آن هستند، انجام پذيرفته است.

تشريع احكام‏

1- تشريع اذان‏

گفته مى‏شود كه اذان در سال اول يا دوم هجرت تشريع شد. در ادامه روشن خواهيم كرد كه بر اساس روايات مكتب اهل البيت - عليهم السلام - اذان در مكه تشريع شده بود. اما مسئله مهم‏تر از زمان تشريع اذان، نحوه تشريع اذان است. بر اساس برخى از روايات، خواب ماندن شمارى از ياران پيامبر - صلى الله عليه و آله - موجب شد كه حضرت از اذان براى اعلان مواقع نماز استفاده كند.(4) در مقابل اين روايات، روايات منقول از اهل البيت تأكيد دارد كه جبرئيل اذان را به پيامبر - صلى الله عليه و آله - آموخت. از جمله دو روايت زير: امام حسن مجتبى - عليه السلام - ضمن انكار خواب عبدالله بن زيد انصارى فرمود:

«شأن اذان بالاتر از اين [تشريع بر اساس خواب‏] است. جبرئيل در آسمان اذان گفت و رسول خدا - صلى الله عليه و آله - آن را آموخت، سپس جبرئيل اقامه گفت و رسول خدا - صلى الله عليه و آله - آن را فرا گرفت.»(5)

وقتى از امام حسين - عليه السلام - درباره اذان و عقيده مردم در اين باره سؤال شد، فرمود:

«وحى بر پيامبرتان نازل مى‏شود و شما گمان مى‏بريد كه آن حضرت، از عبدالله بن زيد آموخته است. من از پدرم على بن ابى طالب - عليه السلام - شنيدم كه مى‏گفت: هنگامى كه رسول خدا - صلى الله عليه و آله - را به معراج بردند، خداوند فرشته‏اى را فرستاد تا دو تا دو تا اذان گفت و آن گاه دو تا دو تا اقامه گفت، سپس جبرئيل گفت: محمد! اذان نماز چنين است.»(6)

در خصوص زمان تشريع اذان، ديدگاه صحيح اين است كه اذان پيش از هجرت و در مكه تشريع شد. روايت منقول از امام حسين - عليه السلام - كه در بالا نقل كرديم به صراحت دلالت دارد كه پيامبر - صلى الله عليه و آله - اذان و اقامه را به هنگام معراج، كه در مكه روى داد، از جبرئيل آموخته است. همچنين در منابع اهل تسنن از اميرالمؤمنين على - عليه السلام - و امام باقر - عليه السلام - عايشه و ابن عمر روايت شده است كه اذان در شب معراج به رسول خدا - صلى الله عليه و آله - تعليم داده شد.(7)

در اينجا مى‏توان اين احتمال را داد كه اذان به هنگام معراج پيامبر - صلى الله عليه و آله - تشريع شده بود و تك تك مسلمانان اين اذان را به هنگام نماز مى‏خواندند.

اما پس از هجرت پيامبر - صلى الله عليه و آله - به مدينه و زياد شدن تعداد مسلمانان و دورى آنان از محل مسجد، لازم بود كه به هنگام رسيدن وقت نماز با صداى بلند مسلمانان به نماز فرا خوانده شوند. روايت شده است كه مسلمانان درباره اين كه چگونه بايد مردم را به نماز فرا خواند با هم سخن گفتند. يكى گفت: همانند مسيحيان ناقوس برگزينيم. ديگرى پيشنهاد داد كه همانند يهوديان شيپور بزنيم. عمر گفت مردانى را گسيل داريم تا مردم را براى نماز فرا خوانند. در اين هنگام رسول خدا - صلى الله عليه و آله - به بلال فرمود: « بلال بر خيز و اذان بگو».(8)

علامه شرف الدين موسوى در كتاب النص والاجتهاد در اين باره به تفصيل تحقيق كرده است.(9)

حذف «حى على خيرالعمل» از اذان‏

اهل تسنن، كه خود را پيرو سنت رسول خدا - صلى الله عليه و آله - و خلفا مى‏دانند، عقيده دارند كه عبارت «حى على خيرالعمل» جزو اذان نيست. برخى اظهار داشته‏اند كه گفتن اين عبارت از سوى رسول خدا - صلى الله عليه و آله - ثابت نشده است.(10) در مقابل، اهل البيت و شيعيان ايشان عقيده دارند كه اين عبارت جزو اذان و اقامه است و بدون اين عبارات اذان و اقامه صحيح نيست. هر چند روايات اهل البيت كه يكى از دو ثقل گران بهايند، براى پى بردن به حقيقت امر، كفايت مى‏كند، اما ما براى اثبات اين كه عبارت بالا جزو اذان است مى‏توانيم به روايات بسيارى كه اهل تسنن آورده‏اند، استناد كنيم. اين روايات را مى‏توانيد در منابع ذيل صفحه مطالعه كنيد.(11)

در اينجا اين پرسش مطرح مى‏شود كه اگر عبارت «حى على خير العمل» جزو اذان بود توسط چه كسى و چرا حذف شد؟

در مقام پاسخ به اين پرسش مى‏توان به روايات و گزارش‏هاى متعددى رجوع كرد كه مى‏گويد: در عهد رسول خدا - صلى الله عليه و آله - و دوره خلافت ابوبكر و اوايل خلافت عمر، عبارت «حى على خير العمل» در اذان گفته مى‏شد، اما عمر گفت: مى‏ترسم اگر اين عبارت در اذان گفته شود، مردم به نماز بچسبند و دست از جهاد بكشند. از اين رو، دستور داد كه «حى على خير العمل» را از اذان حذف كنند.(12)

اما ما بر اين باوريم كه جهاد در زمان رسول خدا - صلى الله عليه و آله - بسى مهم‏تر و سخت‏تر از زمان عمر بود. چرا پيامبر - صلى الله عليه و آله - اين عبارت را حذف نكرد و چرا مسلمانان با استناد به اين عبارت دست از جهاد نكشيدند؟ گذشته از آن، چرا بايد سنت رسول خدا - صلى الله عليه و آله - را رها كرد و سنت عمر را اخذ كرد؟ آيا طريق صواب اين نيست كه در همه امور مرجع ما سنت رسول خدا - صلى الله عليه و آله - و اهل بيت او باشد؟

2- تشريع زكات‏

گفته مى‏شود كه زكات پس از جنگ بدر و در سال دوم هجرت تشريع شد. اما نظر درست آن است كه زكات در مكه تشريع شده بود؛ زيرا:

يك: شمارى از آيات قرآن كه در مكه نازل شده‏اند از زكات سخن به ميان آورده‏اند. از جمله:

«فسأكتبها للذين يتقون و يؤتون الزكاة»(13)

«به زودى آن را براى كسانى مقرر مى‏دارم كه تقواپيشه مى‏كنند و زكات مى‏دهند.»

«والذين هم للزكاة فاعلون»(14)

«آنان كه زكات مى‏پردازند.»

«والذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكاة»(15)

«كسانى كه نماز بر پا مى‏دارند و زكات مى‏دهند.»

مى‏دانيم كه سوره‏هاى اعراف، مؤمنون و لقمان در مكه نازل شده‏اند.

دو: در اصول كافى از امام محمد باقر - عليه السلام - و امام جعفر صادق - عليه السلام - نقل شده است كه «خداوند زكات را با نماز واجب كرد.»(16)

سه: جعفر بن ابى طالب در مجلس نجاشى، زكات را از جمله مواردى بر شمرد كه خداوند بر مسلمانان واجب كرده است.(17)

با اين حال، روايت صحيحى داريم كه مى‏گويد پس از نزول آيه زكات در سوره توبه، كه از سوره‏هاى مدنى است، پيغمبر دستور داد تا منادى در ميان مردم ندا كند كه: « خداوند زكات را بر شما واجب كرد.» پس از گذشت يك سال، دوباره منادى را دستور داد تا ندا كند كه: « مسلمانان زكات اموالتان را بپردازيد تا نمازتان قبول شود. سپس عاملان صدقات را براى جمع‏آورى زكات به اطراف و اكناف فرستاد.»(18)

از سوى ديگر، حدود 20 آيه داريم كه پيش از سوره توبه نازل شده‏اند و متذكر زكات شده‏اند. از آنجا كه نمى‏توانيم همه اين آيات را حمل بر استحباب يا زكات فطره كنيم به ناچار بايد روايت بالا را چنين تفسير كنيم كه هر چند زكات قبل از نزول آيه زكات در سوره توبه تشريع شده بود، اما پيامبر - صلى الله عليه و آله - تا نزول آيه مذكور، عاملان صدقات را براى جمع آورى زكات به ميان قبيله‏ها نفرستاده بودند.

3- تشريع روزه‏

در برخى از گزارشهاى تاريخى آمده است كه روزه ماه رمضان در سال دوم هجرت در مدينه هنگامى تشريع شد كه آيات 183 - 185 سوره بقره نازل شد.(19)

اما سخنان جعفر بن ابى طالب در مجلس نجاشى دلالت دارد كه روزه در مكه واجب شده بود؛ زيرا وى خطاب به نجاشى گفت كه پيغمبر اسلام، مسلمانان را به نماز، زكات و روزه فرمان داده است.

در اينجا برخى گمان كرده‏اند كه داستان جعفر و نجاشى ساختگى است؛ زيرا در سخنان جعفر از روزه ياد شده است، در حالى كه روزه تا آن زمان تشريع نشده بود.

اما پرسش اين است كه چرا همين سخن جعفر دليل بر تشريع روزه در مكه نباشد؟ گذشته از آن شاهد ديگرى كه بر تشريع روزه در مكه دلالت دارد سخن عمرو بن مره جهنى است. وقتى وى در اوايل بعثت مسلمان شد، رسول خدا - صلى الله عليه و آله - او را به ميان قومش فرستاد و او خطاب به خويشاوندان خود گفت:

«من فرستاده رسول خدايم به سوى شما... شما را به حفظ خونهايتان، صله رحم، پرستش خداوند، رها كردن بتها، حج خانه خدا و روزه ماه رمضان، يك ماه از دوازده ماه سال، فرمان مى‏دهم. هر كه اجابت كند، پاداش او بهشت است.»(20)

در اينجا مناسب است كه به روايات روزه عاشورا اشاره كنيم. به موجب اين روايات، رسول خدا - صلى الله عليه و آله - به پيروى از يهوديان مدينه روز عاشورا را روزه گرفت.(21) اين روايات مقبول نيستند؛ چه اين كه اول: بيشتر راويان آن افرادى متهم و مشكوك هستند و برخى از ايشان در اين زمان هنوز متولد نشده بودند يا به مدينه نيامده بودند.

دوم: اطلاق واژه عاشورا بر روز دهم محرم پس از شهادت امام حسين - عليه السلام - صورت گرفت و پيش از اين كاربرد نداشت. ابن اثير(22) و ابن دريد(23) تأكيد كرده‏اند كه واژه عاشورا يك نام اسلامى است و در عصر جاهليت وجود نداشت.

سوم: تا آنجا كه ما تحقيق كرده‏ايم در شريعت يهود چيزى به نام روزه روز عاشورا وجود ندارد تا پيامبر بخواهد به تبع ايشان چنين روزى را روزه بگيرد.(24)

جالب است كه بدانيم در برخى از تاريخ‏هاى اهل تسنن علاوه بر داستان روزه عاشورا، فضايل عجيب و غريبى براى روز عاشورا ذكر شده است، به طورى كه به خواننده القا مى‏كند كه اين روز با فضيلت‏ترين روز در سال است. بر اساس اين گزارشها، روز عاشورا همان روزى است كه در آن توبه آدم پذيرفته شد؛ موسى و قومش نجات يافتند؛ كشتى نوح بر روى كوه جودى آرام گرفت و غيره(25). خواننده اين روايات از خود مى‏پرسد بر اين اساس، آيا روز عاشورا با توجه به اين همه فضيلت روز عيد است يا به جهت شهادت امام حسين - عليه السلام - در اين روز، روز عزا است؟

با مراجعه به تاريخ معلوم مى‏شود كه اولين گروهى كه روز عاشورا را عيد دانستند و جشن گرفتند، بنى اميه بودند كه به مناسبت شهادت امام حسين - عليه السلام - اين سنت را پايه گذارى كردند و پس از ايشان ايوبيان كه سلسله فاطمى مصر را برانداختند به پيروى از بنى اميه همين سنت را ادامه دادند. اما براى شيعيان، روز عاشورا روز حزن و عزادارى است.(26) روايات راجع به فضيلت عاشورا ساخته و پرداخته دشمنان اهل البيت است.

درگيريهاى پيش از بدر

مورخان تحركات نظامى مسلمانان در عهد رسول خدا - صلى الله عليه و آله - را به دو دسته تقسيم مى‏كنند: غزوه‏ها و سريه‏ها.

غزوه: به تحرك نظامى‏اى گفته مى‏شود كه در آن خود رسول اكرم - صلى الله عليه و آله - حضور داشت و فرماندهى سپاه اسلام را عهده‏دار بود. در مقابل، سريه به تحرك نظامى‏اى اطلاق مى‏شود كه خود پيامبر - صلى الله عليه وآله - در آن حضور نداشت و در عوض يكى از مسلمانان را به فرماندهى سپاه بر مى‏گزيد. در سريه‏ها هر گاه رسول خدا - صلى الله عليه وآله - مى‏خواست سپاهى را به جايى ارسال كند، ايشان را به حضور مى‏طلبيد و فرمان‏هاى زير را كه حاوى عالى‏ترين مضامين اخلاق جنگ است به ايشان ابلاغ مى‏كرد:

«به نام خدا و با خدا و در راه خدا و بر اساس دين رسول خدا - صلى الله عليه وآله - حركت كنيد. پا را از حق فراتر نگذاريد، مكر و خدعه به كار نبريد، احدى را مثله نكنيد، پيران فرتوت، كودكان و زنان را نكشيد، درختان را قطع نكنيد، مگر آن كه ناچار شويد. هر گاه كهترين يا مهترين مسلمان به مشركى مهلت داد، او پناهنده است تا آن كه كلام خدا را بشنود. پس از آن، اگر آن مشرك از شما تبعيت كرد، برادر دينى شما است و اگر نپذيرفت او را به محل امنى برسانيد....»(27)

مورخان از سريه و غزوه كه پيش از جنگ بدر رخ داد، سخن گفته‏اند. در اين جا به ماجراى اين سريه‏ها و غزوه‏ها اشاره مى‏كنيم:

1- سريه حمزة بن عبدالمطلب: رسول خدا - صلى الله عليه و آله - پس از گذشت هفت ماه از هجرت، حمزة بن عبدالمطلب را در رأس سى نفر از مهاجران به سوى كاروان سيصد نفرى قريش كه سرپرستى آن را ابوجهل عهده‏دار بود، فرستاد. وقتى اين گروه به هم رسيدند مجدى بن عمرو بن جهنى كه با هر دو طرف، قرارداد صلح داشت، ميانجيگرى كرد و جنگى رخ نداد.

2- سريه عبيدة بن حارث: يك ماه بعد، رسول خدا - صلى الله عليه و آله - عبيدة بن حارث مطلب را در رأس شصت نفر براى مقابله با كاروان دويست نفرى ابوسفيان فرستاد. در اين سريه بود كه مقداد و عتبة بن غزوان كه مسلمان بودند از دست كافران قريش گريختند و به مسلمانان پيوستند.

3- سريه سعد بن ابى وقاص: در اين سريه سعد بن ابى وقاص به همراه جمعى از مهاجران به تعقيب قريش پرداختند، اما به ايشان نرسيدند.

4- سريه عبدالله بن جحش: در ماه رجب يا جمادى الثانى سال دوم هجرت، رسول خدا - صلى الله عليه و آله - عبدالله بن جحش را همراه هشت يا دوازده نفر از مهاجران به منطقه بطن نخله اعزام كرد و دستور داد كه در كمين و مراقب قريش باشند. ايشان پس از آن كه به منطقه مذكور رسيدند، منتظر ماندند تا كاروانى از قريش رسيد. آنها به كاروان حمله كردند، يك نفر را كشتند و دو نفر را به اسارت گرفتند و همراه غنيمت هايى به مدينه آوردند. اين حادثه در ماه رجب كه از ماه‏هاى حرام بود، اتفاق افتاد. همين امر موجب شد كه قريش بر پيامبر - صلى الله عليه و آله - خرده بگيرند و حتى مسلمانان ديگر عبدالله بن جحش و يارانش را سرزنش كردند. يهوديان هم سعى كردند تا بر دامنه آشوب بيفزايند. سرانجام آيه 217 سوره بقره نازل شد و به قضيه فيصله داد:

«يسألونك عن الشهر الحرام قتال فيه قل قتال فيه كبير و صد عن سبيل الله و كفريه و المسجد الحرام و اخراج اهله منه اكبر عندالله و الفتنة اكبر من القتل»

«از تو درباره ماه حرام درباره كارزار در اين ماه مى‏پرسند. بگو كارزار در آن گناهى بزرگ است. بازداشتن از راه خدا و كفر ورزيدن به او، بازداشتن از مسجد الحرام و بيرون راندن اهلش از آن نزد خدا بزرگتر است و فتنه از كشتار بزرگتر است.»

اين آيات اندوه مسلمانان را برطرف كرد. قريش فديه اسيرانش را فرستاد و رسول خدا - صلى الله عليه و آله - آنان را آزاد كرد.(28)

همان طور كه اشاره شد، پيش از جنگ بدر چند غزوه نيز صورت گرفت:

1- غزوه ابواء: حدود يك سال از اقامت رسول خدا - صلى الله عليه و آله - در مدينه گذشته بود كه آن حضرت به قصد قريش و بنى مرة بن بكر از مدينه بيرون رفت. رئيس بنى مرة در ابواء با حضرت رو به رو شد و با هم قرارداد صلح امضا كردند.(29)

2- غزوه بواط: رسول خدا - صلى الله عليه و آله - همراه جمعى از مهاجران به قصد كاروانى از بنى ضمره عازم شد، اما وقتى به بواط، كوهى در نزديكى مدينه رسيد با دشمنى برخورد نكرد و بازگشت.(30)

3- غزوه عشيرة: چند روز پس از غزوه بواط، رسول خدا - صلى الله عليه وآله - تا عشيره پيش رفت و با قبيله بنى مدلج و هم پيمانانشان از بنى ضمره قرارداد صلحى بست و به مدينه بازگشت. در همين غزوه بود كه پيامبر - صلى الله عليه وآله - على - عليه السلام - را ابوتراب ناميد. (31)

ماجراى اين نام‏گذارى اين بود كه على - عليه السلام و عمار ياسر براى تماشاى بنى مدلج كه در نخلستان كار مى‏كردند، نزد آنان رفتند. پس از ساعتى در سايه درختان خرما به خواب رفتند. از آنجا كه روى خاك خوابيده بودند خاك آلود شدند.

پيامبر نزد آنان آمد و از خواب بيدارشان كرد و رو به على - عليه السلام - فرمود: ابوتراب! تو را چه شده است؟(32)

رسول خدا - صلى الله عليه و آله - اين نام‏گذارى را از روى محبت به على - عليه السلام - داد و براى على - عليه السلام - نيز نامى دوست داشتنى بود. اما امويان و دنباله روهاى آنان كه همواره مى‏خواستند از فضيلت‏هاى اهل البيت بكاهند و در عوض براى خودشان و خلفا فضيلت‏هايى را وضع كنند، در اين مورد نيز سعى كرده‏اند كه بر اين فضيلت سرپوش بگذارند، و حتى آن را دستمايه‏اى براى قدح و نكوهش آن حضرت قرار دهند. به همين جهت، بر اساس برخى از روايات خود اين كنيه را به اختلاف خانوادگى حضرت على - عليه السلام - و حضرت فاطمه - سلام الله عليها و ايذاء فاطمه - سلام الله عليها - از سوى على - عليه السلام - مربوط كرده‏اند. در برخى از اين روايات چنين آمده است: حضرت على - عليه السلام - فاطمه را مورد سرزنش قرار داد، او هر گاه كه چنين مى‏كرد بر سر خود خاك مى‏ريخت! پيامبر - صلى الله عليه و آله - كه از ماجرا مطلع شده بود به جست‏وجوى على - عليه السلام - پرداخت و او را خاك آلود يافت و او را ابوتراب ناميد.(33) به نظر ما رواياتى از اين قبيل كه اهل البيت را به ايذاى يكديگر متهم مى‏كنند نمى‏توانند صحيح باشند؛ زيرا

يك: قرآن كريم در آيه تطهير به طهارت آنان از هر گونه آلودگى شهادت مى‏دهد. بر اين اساس، اهل البيت - عليهم السلام - از هر گونه گناه و معصيت و از جمله ايذاى به‏ناحق ديگران نيز دورى مى‏كردند، چه برسد به ايذاء يكديگر.

دو: اميرالمؤمنين - عليه السلام - كه گويا اسناد چنين تهمتهايى را پيش بينى مى‏كرد، خود فرموده است:

«به خدا سوگند هيچ گاه فاطمه را به غضب در نياوردم و به هيچ كارى مجبور نكردم، تا آن كه خداوند روح او را به خود خواند. او نيز مرا به غضب در نياورد و فرمان مرا عصيان نكرد. هر گاه به چهره‏اش نگاه مى‏كردم، غم و غصه‏هايم بر طرف مى‏شد.»(34)

سه: چگونه امكان دارد اميرالمؤمنين كه نه فقط بهشتى است بلكه «قسيم الجنة والنار» (كسى كه بهشتيان و دوزخيان را از هم جدا مى‏كند) است حضرت فاطمه را اذيت كند و او را به غضب آورد، در حالى كه مى‏دانيم پيامبر - صلى الله عليه وآله - فرمود:

«هر كه فاطمه را اذيت كند، مرا اذيت كرده و هر كه او را به غضب آورد، مرا به غضب آورده است.»(35)

مى‏دانيم كه بر اساس آيه 57 سوره احزاب هر كس كه خدا و رسولش را اذيت كندئ نه فقط از اهل بهشت نيست، بلكه دچار لعنت و عذاب الهى خواهد بود. در آيه مذكور آمده است:

«ان الذين يؤذون الله و رسوله لعنهم الله فى الدنيا والآخرة واَعدَّ لهم عذاباً مهيناً»

« هر آينه كسانى كه خدا و رسولش را اذيت مى‏كنند، خداوند در دنيا و آخرت ايشان را لعنت مى‏كند و براى ايشان عذاب خوار كننده‏اى را آماده كرده است.»

به نظر مى‏رسد رواياتى كه بر ايذاء فاطمه از سوى على - عليه السلام - دلالت دارند بدين منظور جعل شده‏اند كه روايات دال بر ايذاء فاطمه - عليها سلام - از سوى شيخين را خنثى كنند و چنين وانمود كنند كه اين قبيل مسائل كاملاً طبيعى است و ضررى براى دنيا و آخرت كسى ندارد! بر گرديم به بحث از غزوه‏ها.

4- غزوه بدر اول: چند روز پس از غزوه عشيرة، كرز بن جابر فهرى مدينه را غارت كرد. رسول خدا - صلى الله عليه و آله - در تعقيب وى تا وادى صفوان از ناحيه بدر پيش رفت، اما به كرز نرسيد و به مدينه بازگشت(36). روشن است كه اين غزوه غير از جنگ بدر معروف است كه در ادامه تفصيلاً بدان خواهيم پرداخت.

اهداف و نتايج سريه‏ها و غزوه‏ها به طور خلاصه عبارت بود از:

يك: تمرين نظامى و كسب اعتماد به نفس مسلمانان كه بتوانند به رغم كمى افراد، و امكانات نظامى از تهديدهاى احتمالى دشمنان مرعوب نشوند و بتوانند در مقابل حمله نظامى دشمنان ايستادگى كنند.

دو: بستن قراردادهاى صلح با بسيارى از قبيله‏هاى اطراف مدينه كه مى‏ديدند مسلمانان به يك قدرت تبديل شده‏اند و از رويارويى با دشمنان خود و حتى قريش ابايى ندارند.

سه: اعمال فشار بر قريش كه سالها مسلمانان را مورد آزار و اذيت قرار داده بودند و در صدد قتل پيامبر - صلى الله عليه وآله - بر آمده بودند. قريش به جهت‏هاى مختلف، از جمله اين كه سرپرستى و حاكميت شهر مكه و خانه كعبه را در اختيار داشتند، متنفذترين قوم منطقه جزيرة العرب محسوب مى‏شدند. از اين حيث آنان، بزرگترين مانع بر سر راه دعوت اسلامى بودند. اعمال محدوديت و فشار بر آنان مى‏توانست ايشان را مجبور كند كه از منطق زورگويى دست بردارند و به خواسته‏هاى منطقى مسلمانان در زمينه‏هاى مختلف تن در دهند.

عدم استفاده از انصار تا پيش از جنگ بدر

رسول خدا - صلى الله عليه و آله - در سريه‏ها و غزوه‏هايى كه ذكرشان گذشت، فقط مهاجران را گسيل مى‏داشت و از اعزام انصار پرهيز مى‏كرد. چرا چنين بود؟ در تبيين اين امر توجه به چند نكته ضرورى است:

نخست آن كه مهاجران قريش چون مدتهاى مديد در معرض آزار و اذيت مشركان قريش قرار گرفته بودند و نيز به جهت آن كه مجبور به ترك خانه و كاشانه خود شده بودند آمادگى روانى بيشترى براى رويارويى با مشركان داشتند تا انصار كه سابقه درگيرى با قريش نداشتند و با نوعى امنيت و آسايش در خانه و كاشانه خود زندگى مى‏كردند.

دوم: آن كه در فضاى قوم و قبيله‏اى عربستان، به طور طبيعى هر امرى بر اساس منافع قبيله‏اى تفسير مى‏شد. مهاجران به همان قبيله‏اى تعلق داشتند كه پيامبر - صلى الله عليه وآله - تعلق داشت. در چنين فضايى پيامبر - صلى الله عليه و آله - نمى‏توانست ياران مهاجر خود را هر چند اندك باشند دور از درگيريها نگه دارد و در عوض قبيله‏هاى انصار را به ميدان خطر و كارزار بفرستد؛ چه اين كه اين امر مى‏توانست موجبات نارضايتى انصار را فراهم آورد.

سوم: آن كه انصار، بر اساس مفاد بيعت عقبه دوم، معتقد بودند كه تنها وظيفه دارند پيامبر - صلى الله عليه و آله - را در داخل شهر خويش يارى كنند، اما در بيرون از اين سرزمين تعهدى براى خود نمى‏ديدند. بر اين اساس، طبيعى بود كه پيامبر - صلى الله عليه و آله - از آنان چيزى فراتر از تعهدشان مطالبه نكند.

گذشته از آن درگيرشدن با اقوام و قبيله‏هاى ديگر، آن هم با قريش امرى بود بس خطرناك و داراى تبعات فراوان. بنابراين، لازم بود كه انصار مدتى به حال خود رها شوند تا به لحاظ روانى آمادگى وارد شدن در اين معركه بزرگ را پيدا كنند.

پي نوشت ها:

1) مكاتيب الرسول، ج‏1، ص‏241 - 263.

2) مولاى قوم به كسى گفته مى‏شد كه به لحاظ نسبى به آن قوم تعلق نداشت، اما تحت الحمايه آن قوم قرار گرفته بود و به ايشان منسوب مى‏شد و گفته مى‏شد مولاى فلان قوم.

3) السيرة النبوية، ابن هشام، ج‏2، ص‏501 - 504؛ السيرة النبوية، ابن كثير، ج‏2، ص‏320 - 323.

4) سنن ابى داود، ج‏1، ص‏335 - 338؛ المصنف، ج‏1، ص 455 - 465؛ كنزالعمال، ج‏4، ص‏263 - 264.

5) النص و الاجتهاد، ص‏205؛ كنزالعمال،ج‏6، ص‏277؛ مستدرك حاكم، ج‏3، ص‏171.

6) همان.

7) منتخب كنزالعمال، ج‏3، ص‏273؛ سيره حلبى، ج‏1، ص‏373؛ مجمع الزوائد،ج‏1، ص‏329؛ فتح البارى، ج‏2، ص‏63؛ الدر المنثور، ج‏4، ص‏154؛ كنزالعمال،ح‏14، ص‏4.

8) سنن، دارقطنى، ج‏1، ص‏237.

9) النص و الاجتهاد، ص‏197 - 205.

10) سنن بيهقى، ج‏1، ص‏425؛ البحر الرائق، ج‏1، ص‏275.

11) السنن الكبرى،ج‏1، ص‏424 - 425؛ نيل الاوطار، ج‏2، ص‏19؛ الاعتصام بحبل المتين،ج‏1، ص‏299؛ المصنف،ج‏1، ص‏464؛ مجمع الزوائد، ج‏1، ص‏320؛ سيره حلبى،ج‏2، ص‏98.

12) الايضاح، ص‏201 - 202؛ الاعتصام بحبل المتين،ج‏1، ص‏296 - 307؛ كتاب العلوم، ح‏1، ص‏92؛ دعائم الاسلام، ج‏1، ص‏142؛ علل الشرايع،ج‏2، ص‏56؛ دلايل الصدق، ج‏3، ص‏2، ح‏100.

13) سوره اعراف(7) آيه 156.

14) سوره مؤمنون(23) آيه 4.

15) سوره لقمان (31) آيه 4.

16) الكافى،ج‏5، ص‏498.

17) الثقات، ج‏1، ص‏65؛ تاريخ الخميس، ج‏1، ص‏290؛ حياة الصحابة، ج‏5، ص‏354 - 357.

18) الكافى، ج‏5، ص‏497.

19) البداية و النهاية، ج‏3، ص‏254.

20) سيره حلبى، ج‏2، ص‏132 - 136؛ تفسير ابن كثير، ج‏1، ص‏213.

21) المصنف، ص‏289 - 210، صحيح بخارى، ج‏1، ص‏264؛ صحيح مسلم، ج‏2، ص‏150.

22) النهاية فى غريب الحديث،ج‏3، ص‏240.

23) الجمهرة فى لغة العرب، ج‏4، ص‏212.

24) مقاله حسن السقاف فى مجلة الهادى، سنة 7، عدد2، ص‏36.

25) بعضى از اين فضايل را مى‏توانيد در اين منابع بخوانيد: تاريخ الخميس، ج‏1، ص‏360؛ السيرة الحلبية، ج‏2، ص‏133؛ اللئالي المصنوعة، ج‏1، ص‏116 - 158،

26) الصحيح، علامه جعفر مرتضى عاملى، ج‏4، ص‏317 - 310.

27) الكافى، ج‏1، ص‏336 - 335؛ بحار الانوار، ج‏19، ص‏177 - 179؛ مسند احمد،ج‏1، ص‏300.

28) تاريخ الخميس، ج‏1، ص‏366؛ سيره ابن هشام، ج‏2، ص‏254 - 255.

29) تاريخ الخميس، ج‏1، ص‏363؛ سيره ابن هشام،ج‏2، ص‏241.

30) همان.

31) همان.

32) البداية و النهاية، ج‏3، ص‏247؛ مسند احمد، ج‏4، ص‏236؛ سيره حلبى، ج‏2، ص‏126؛ سيره ابن كثير، ج‏2، ص‏363، الغدير، ج‏6، ص‏334.

33) السيرة الحلبية، ج‏2، ص‏127؛ انساب الاشراف، ج‏2، ص‏90.

34) مناقب الخوارزمى، ص‏256؛ كشف الغمه، ج‏1، ص‏363؛ بحار الانوار، ج‏43، ص‏134.

35) ر.ك: احقاق الحق، ج‏10، ص‏190؛ مستدرك الحاكم، ج‏3، ص‏159؛ كنزالعمال، ج‏13، ص‏92.

36) سيره حلبى، ج‏2، ص‏128؛ سيره ابن هشام، ج‏2، ص‏251.